

اصول تعلیم و تربیت

مهدی ربیعی

کارشناس ارشد برنامه‌ریزی
آموزشی شهرضا

علیرضا یوسفی

دانشیار دانشگاه علوم پزشکی
اصفهان

از دیدگاه مولانا

چکیده

اصول تعلیم و تربیت، مفاد گزاره‌هایی خبری هستند که با معرفی ملاک‌ها و معیارها، نهادهای تربیتی و مربیان را در انتخاب سیاست‌ها و روش‌های وصول به اهداف هدایت می‌کنند. این اصول را نخستین‌بار کرشن اشتاینر، اندیشمند آلمانی قرن بیستم، به صورت منظم و جامع در هفت اصل خلاصه کرد. اندیشه‌های تربیتی مولانا در مثنوی معنوی، دارای چارچوب مشخصی است که در این چارچوب می‌توان اصول تعلیم و تربیت را معین کرد. در این مقاله با کندوکاو عمیق در مثنوی معنوی، اثر گران سنگ مولانا عارف و اندیشمند شهیر قرن هفتم، و شروح مختلفی که بر آن نوشته شده است، اصول تعلیم و تربیت استخراج و استنتاج شده و اصول تربیتی از قبیل: کمال، تزکیه، مشورت، دوری از غرض‌ورزی، ادب و پرهیز از گستاخی، پرهیز از تعمیم غیرمستدل، و تفاوت‌های فردی به‌دست آمده است. با بررسی اصول تربیتی مدنظر مولانا، اهمیت توجه به فرهنگ و ادبیات بومی در زمینه‌های مختلف از جمله تعلیم و تربیت مشخص می‌شود؛ چراکه بسیاری از اصول تربیتی که توسط اندیشمندان غربی از جمله کرشن اشتاینر معین شده، قرن‌ها پیش مدنظر بزرگان و عرفای سرزمین ما از جمله مولانا بوده است و از این حیث، آرا و اصول تربیتی مولانا در مقابل کرشن اشتاینر تقدم تاریخی و حتی محتوایی دارند. دیدگاه تربیتی مولانا یک نظام جامع تربیتی ایجاد نمی‌کند بلکه نظام تربیتی افراد بالغ را سامان می‌دهد ولی این اهداف و اصول تربیتی را می‌توان چارچوب مناسبی برای تعیین و تبیین نظام تربیتی ایرانی-اسلامی قرار داد.

کلید واژه‌ها:

تعلیم و تربیت، اصل، اصول تعلیم و تربیت، اشعار دفتر اول مثنوی معنوی، مولانا.

۲۷

رشد آموزش زبان و ادب فارسی

شماره ۱/ پاییز ۱۳۹۱



مقدمه

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های مثنوی شیوه و الگوی خطابی و تعلیمی آن است. شعر مولوی (به‌ویژه مثنوی‌اش) در عصر او با مخاطبان، ارتباطی ((شنیداری)) داشت؛ یعنی توسط خود او یا راویان برای مخاطبان خوانده می‌شد. در واقع، این خطاب رو در رو به قصد تعلیم و ارشاد بوده است. مثنوی از لحاظ نوع ادبی (genre) در حیطه آثار عرفانی (تعلیمی - اجتماعی) قرار می‌گیرد. (فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷)

یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب می‌شود مثنوی به قله آثار عرفانی ادب فارسی صعود کند. همین رویکرد تعلیمی و ارتباط اجتماعی زنده و پویای مولوی با مخاطبان است. هدف مولانا در مثنوی، تعلیم مخاطبان است. بر مبنای این هدف، او حتی هزل‌های خود را براساس بیتی از حدیقه‌الحقیقه سنایی، هزل نه بلکه «تعلیم» می‌داند: (زرین کوب، ۱۳۶۸)

بیت من بیت نیست اقلیم است
هزل من هزل نیست تعلیم است (سنایی)

هزل تعلیم است آن را جد شنو
تو مشو بر ظاهر هزلش گرو (۳۵۵/۴)

از آنجا که موضوع تعلیم و تربیت «انسان» است و نقطه تمرکز مولانا در مثنوی، انسان است، اهمیت مبنایی این مباحث بیش از پیش آشکار می‌شود. براساس اصول تعلیم و تربیت، می‌توان درس گفتارهای مولانا در مثنوی را، به‌ویژه در دفتر اول، نمونه‌ای از مبنای آنها نمونه آورد

«کمال انسان» دارد؛ کمالی متصل به حق و حقیقت و مبدأ عالی و اعلا. در این میان، انسان کامل، که جامع جمیع خصایص باشد، از دید مولانا اهمیت ویژه‌ای یافته است. بحث انسان کامل یکی از پر دامنه‌ترین مباحث عرفانی است. انسان خلاصه و زبده همه هستی است و در واقع، روح عالم و عالم جسد و کالبد اوست. از این رو، انسان را نسخه کاملی از همه عالم دانسته‌اند. (زمانی، ۱۳۷۲)

در نگاه مولانا، وجود آدمی می‌تواند عالم کبیری باشد که جامع جمیع مراتب هستی - از مجردات و مادیات - است. (همایی، ۱۳۴۹) بنابراین این نگاه عرفانی، که مولانا نیز بر آن پای می‌فشرد، هر جزئی از عالم هستی، مظهر اسمی مخصوص از اسما و صفات خداوندی است و در این میان، تنها انسان مظهر همه صفات و اسمای الهی به‌شمار می‌آید. همچنین، مولانا بر این دیدگاه تأکید می‌ورزد که برخلاف نظر حکما و موافق با دیدگاه عارفان، آدمی عالم اصغر نیست بلکه عالم اکبری است که اصل هستی اوست و مابقی به‌خاطر او موجود شده است. (سجادیه، ۱۳۸۸)

او در دفتر چهارم چنین می‌گوید:

پس به صورت، عالم اصغر تویی

پس به معنی، عالم اکبر تویی

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است

باطنا بهر ثمر شد، شاخ هست (۲۴-۵۲۱)

در این تمثیل، مولانا به وجود و هست شدن شاخ (هستی و عالم) به دلیل وجود ثمر و میوه (انسان) اشاره می‌کند.

در جای دیگر در ضمن حکایت «آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشست» آن‌گاه که وزیر در جواب یاران و مریدان نابکارانه می‌گوید خلوت را نمی‌شکنم، مولوی از زبان وی می‌گوید:

گر کمالم، با کمال انکار چیست؟

ورنیم، این زحمت و آزار چیست؟...

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌کنی

زاری از ما نی، تو زاری می‌کنی (۶۰۲/۱ و ۵۹۷)

«در واقع از این بیت به بعد، کلام مولاناست بر سبیل مناجات با حضرت حق تعالی. او خطاب به خداوند می‌گوید: ای خداوند که

الگوی تعلیمی مولانا، که مفاهیم انتزاعی را با قصه‌ها و تمثیل‌ها انتزاعی و ملموس می‌کند، مخاطب را به واکنش هم‌حسی و همدردی و درک متقابل وا می‌دارد.

قصه، اجتماعی‌ترین نوع تعلیم مفاهیم است. همین ویژگی بزرگ‌ترین موفقیت مولوی از دیدگاه ارتباط اجتماعی و مهم‌ترین عامل مطرح شدن مثنوی به عنوان اجتماعی‌ترین اثر عرفانی ادبیات فارسی است. از این دیدگاه، ساختار «تمثیل محور» مثنوی سخت به قرآن شبیه است و تلقی‌ای که مولانا از مفهوم تمثیل دارد، بدان گونه که در قرآن کریم مذکور است (ابراهیم، آیه ۲۵ و حشر، آیه ۲۱) مبتنی است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۴) ظاهراً مولوی الگوی تعلیم با تمثیل را از قرآن گرفته است. می‌توان گفت که تمثیل موثرترین، انسانی‌ترین و همه‌فهم‌ترین نوع تعلیم است که سبب همدات‌پنداری می‌شود.

(فاضلی و بخشی، ۱۳۸۷)

در مثنوی، مولانا بیشتر به اخلاق و تربیت نظر دارد و مثل یک «شیخ تربیت» می‌کوشد که خواننده را از خود بیرون آورد و از او چیز تازه‌ای بسازد. این امثال و داستان‌ها همه‌جنبه تعلیمی و اخلاقی دارند. حتی چند حکایت زشت و ناروا هم که در آنها هست، از همین قصد تربیت خالی نیستند. به هر حال، مولانا در مثنوی بیشتر به تهذیب و تربیت انسان علاقه دارد و داستان‌سرایی او نیز از همین روست. (زرین‌کوب، ۱۳۶۸)

از آنجا که هدف تعلیم و تربیت «انسان» است و نقطه تمرکز مولانا در مثنوی، انسان است، اهمیت مبنایی این مباحث بیش از پیش آشکار می‌شود. براساس اصول تعلیم و تربیت، می‌توان درس گفتارهای مولانا در مثنوی را، به‌ویژه در دفتر اول، نمونه‌ای از مسائل و اصول تربیتی و مبنای آنها نمونه آورد.

۱. اصل کمال

براساس این اصل، مربی باید آینده و توجه به کمال زندگی فرهنگی و تمدنی را مدنظر قرار دهد. از این لحاظ منشأ و مصدری را که چنین آینده‌ای باید از آن سرچشمه گیرد، به اصل کمال و تمامیت تعبیر نموده‌اند. (شریعت‌مداری، ۱۳۸۷)

جهان‌بینی مولوی در زندگی، مثنوی و آثارش رو به سوی



در تعلیم و تربیت،
به ویژه در بخش
آموزش، مربی باید تمام
امیال و خواسته‌های
شخصی خود را در
زمان آموزش و پرورش
به یکسو نهد و تنها به
مصالح و مواریدی که
در چارچوب فکری و
کاری از طریق اعمال
قانون و نظم، تعریف
شده‌اند، عمل کند. اینکه
شاگردی بر اساس
تعمیلات شخصی و
غرض‌ورزی‌های بی‌پایه
مورد تنبیه واقع شود،
از بزرگ‌ترین آفات
است و نتایج خطرناکی
به بار می‌آورد

با اسما و صفات در مظهر انسان کامل ظاهر می‌شوی، ما مانند
چنگ هستیم و تویی که به چنگ، زخمه می‌زنی؛ ناله و نوا از
ما نیست بلکه زخمه‌توست که ما را به نوا و ناله درمی‌آورد.»
(زمانی، ۱۳۷۲)

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست... (۶۰۳/۱)

در واقع، «اصل کمال» یکی از مؤثرترین روش‌های تربیتی است،
در متون عرفانی هدف اصلی آفرینش را در همین اصل برای
انسان خلاصه کرده‌اند. از جمله مقدمات این اصل، ندیدن خود
و سرسپردگی کامل به خالق است.

در تمثیل‌های دیگر نیز این بیان مولوی از چنین اصل مهمی
دیده می‌شود. از جمله در حکایت «همراهی گرگ و روباه برای
شکار» در دفتر اول؛ ابیات (۳۰۱۳ تا ۳۰۵۵).

در تعلیم و تربیت و آموزش و فرائز از آن در تمام تعلیمات انبیا،
اولیا و رسولان، بزرگ‌ترین هدف و آرمان «کمال» انسان بوده و
عالی‌ترین درجات در رسیدن انسان به «کمال» است.

۲. اصل تزکیه

«این اصل از مبنای معرفت‌شناختی انتقاد به محصور کردن
عقل در استدلال‌های منطقی برآمده است و بر این نکته تأکید
می‌ورزد که معرفت حقیقی وارد دل بیمار و آلوده نمی‌شود و
شرط ورود معرفت در دل، پاکی و تزکیه آن است. (سجادیه، ۱۳۸۸)

مولانا در ابیات بسیار به این مسئله اشاره می‌کند؛ برای مثال،
در باره دوستی با انسان خبیث می‌گوید:

زآنکه نفسش گرد علت می‌تند

معرفت را زود فاسد می‌کند (۲۶۹۱/۳)

همچنین در ابیات آغازین مثنوی - دفتر اول - با صراحت
بیشتری تأکید می‌ورزد که برای دریافت حقایق و برای تجلی
عشق در قلب، آینه دل باید پاک و بی‌زنگار باشد.

آینه ات دانی چرا غماز نیست؟

زآنکه زنگار از رخس ممتاز نیست (۳۴/۱)

منظور اصلی مولوی این است که چون دل، صاف و ضمیر
شخص روشن شود، اسرار عرفانی و حقایق ربانی در آن منعکس
گردد و اگر زنگار بر آن گرفت، تا زوده نگرده، آماده انعکاس
حقایق نمی‌شود. مولانا گوید:

پس چون آهن گرچه تیره هیکی

صیقلی کن صیقلی کن صیقلی

تا دلت آینه گردد پر صور

اندرو هر سو ملیحی سیم بر

آهن هرچه تیره و بی‌نور بود

صیقلی آن تیرگی از وی زدود

صیقلی دید آهن و خوش کرد روی

تا که صورت‌ها توان دید اندروی

گر تن خاکی غلیظ و تیره است

صیقلش کن زآنکه صیقل گیره است (۲۴۷۳/۴ - ۲۴۶۹)

مولوی در «فیه ما فیه» می‌نویسد: «آن‌که او زشت روی است،

طمع در پشت آینه کند؛ زیرا که روی آینه غماز است»

(فیه ما فیه)

وی همچنین معتقد است که تزکیه نفس و ریاضت دادن به تن،

آدمی را آماده می‌کند تا اسرار جهان را دریافت کند.

غفلت از تن بود چون تن روح شد

ببند او اسرار را بی‌هیچ بند (۲۵۶۶/۳)

بنابراین، تزکیه از نظر او نه تنها بر تعلیم مقدم است بلکه شرط
آن به‌شمار می‌آید. به بیان دیگر، معرفتی که بدون تزکیه به دام
فرد می‌افتد، معرفت حقیقی و نجات‌بخش نیست و وبالی بر
گردن او خواهد شد؛ معرفت کاذبی که نمی‌تواند فرد را متحول

سازد و مسیر سعادت او را هموار کند. (سجادیه، ۱۳۸۸)

«کشف موفقیت و ارزش دل در دریافت حقایق غیبی از جمله
مهم‌ترین تعلیماتی است که همه عارفان بر آن تأکید کرده‌اند.

عمده‌ترین شرط برخورداری دل از کمال و بیداری، پاک
ساختن دل از زنگار غبارها و حجاب‌های نفسانی است. پاکی

و صیقلی یافتن این آینه موجب دستیابی به مواهب بزرگی
از قبیل دریافتن حقایق، دیدن روی دوست و چشمیدن باده

عشق، استعجابت دعا، دست یافتن به علوم انبیا بدون هیچ کتاب
و معلمی، دیدن حقیقت خود و موهبت‌های فراوان دیگری

می‌شود که همه، معلول پاک و صافی ساختن دل و شستن آن
از غبار اوهام و خیالات باطل است.

گر ز نام و حرف خواهی بگذری

پاک کن خود را ز خود، هین یکسری!

همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو

در ریاضت آینه بی‌رنگ شو

خوبش را صافی کن از اوصاف خود

تا ببینی ذات پاک صاف خود... (۴۱ - ۳۴۷۲)

به اعتقاد مولانا اگر دل صیقل نیافته و به نور نرسیده باشد،
آن را نمی‌توان دل نامید و چون دل به نور دست یابد، بر

دیگر اعضا تأثیر گذارد و آنها را از نور خود قدرت و توانایی
ویژه بخشد. شاید بهترین تمثیلی که مولانا برای بیان نقش

تهذیب و ریاضت‌های عرفانی می‌آورد، داستان جدال و منازعه
نقاشان رومی و چینی با یکدیگر است که در دفتر اول مثنوی

آمده است. بنابراین حکایت، جمعی از نقاشان رومی و چینی

با یکدیگر مجادله می‌کردند و هر گروه مدّعی بود که در هنر نقاشی ماهرتر و استادتر است. پادشاه ایشان را به امتحان دعوت کرد. به هر یک خانه‌ای جدا دادند؛ با این ویژگی که درهای تالار نقاشی روبه‌روی یکدیگر باز می‌شدند. چینی‌ها تقاضای انواع رنگ‌ها نمودند و به کار نقاشی و نگارگری پرداختند ولی رومیان هیچ رنگی طلب نکردند و تنها به زدودن زنگارها و صیقلی کردن دیوارها پرداختند. چون روز داوری فرا رسید، پادشاه را به تماشای داوری فراخواند. پادشاه نخست کار چینیان را مورد بررسی قرار داد؛ ایشان چنان نقش‌های زیبا و شگفت‌انگیزی بر دیوارها کشیده بودند که هوش از سر می‌برد. آنگاه به تماشای کار رومیان رفت. چون پرده‌ها را کنار زدند، او نقش‌هایی بس روشن‌تر و دل‌انگیزتر از آنچه چینیان نقاشی کرده بودند، بر دیوارهای صیقل یافته رومیان دید. در این رقابت، رومیان که با زدودن زنگارها به نقش شگفت‌انگیز و زیباتری دست یافته بودند، پیروز شدند. مولانا پس از ذکر داستان، به هدف اصلی خویش که مقایسه کوشش‌های عالمان و عارفان است، برمی‌خیزد و رومیان را کنایه‌از عارفانی می‌گیرد که با پاک کردن دل از بخل و حرص و کینه چنان به خداوند نزدیک می‌شوند که موسی صفت، نور تجلی را در سینه‌های خویش می‌یابند و به حقایقی دست می‌یابند که عقل از تصور آنها نیز ناتوان است. این زنگارزدایی و شست‌وشوی دل تنها به تعلقات نفسانی و حرص و ناموس خلاصه نمی‌شود بلکه به اعتقاد مولانا بخش وسیعی از آن منوط به پاک کردن لوح دل از دانش‌ها و علوم است که اصل آنها الهی نیست و دوام و بقایی ندارند بلکه تنها اثری که برای آنها می‌توان برشمرد، ایجاد کبر و غرور و دوری از خداوند است.

۳. اصل مشورت

در واقع، یکی از مهم‌ترین اصول در آموزش و تربیت، مشورت افراد در کلیه موارد آموزشی و پرورشی است. هم‌اندیشی افراد در سطوح اجتماعی، به‌ویژه در بخش تعلیم و تربیت، افکار و سمت و سوی آنها را مشخص می‌کند و برای پیشبرد تمام افراد آموزش و پرورشی بسیار لازم است. مولوی در مقام معلم اخلاق و به‌پاک‌کننده اصول بنیادین تعلیم و تربیت، در قالب حکایات و تمثیل‌ها از این مهم نیز چون سایر موارد غافل‌نمانده است. او می‌گوید:

مشورت، ادراک و هشیاری دهد

عقل‌ها، مرعقل را یاری دَهد

گفت پیغمبر: بکن ای رای زن

مشورت، کالمستشار مومتّن (۴/۱-۱۰۴۳)

در حکایت عبرت‌آموز و طولانی «شیر و نخجیران» در دفتر اول، او معتقد است که حیوانات جنگل به‌وسیله رای‌زنی با خرگوش توانستند بر دشمن قوی چیره شوند.

آن‌گاه که حیوانات در حل مشکل خویش درمانده گشتند از خرگوش سرّ‌اندیشه‌اش را باز جستند و از او خواهش کردند بگوید که چگونه توانست بر شیر قوی پیکر پیروز شود.

(زمانی، ۱۳۷۲)

بعد از آن گفتند: کای خرگوش چُست

در میان آر، آنچه در ادراک توست

ای که با شیری تو در پیچیده‌ای

بازگو راهی که اندیشیده‌ای (۲/۱-۱۰۴۱)

۴. اصل دوری از غرض‌ورزی

در تعلیم و تربیت، به‌ویژه در بخش آموزش، مربی باید تمام امیال و خواسته‌های شخصی خود را در زمان آموزش و پرورش به یکسو نهد و تنها به مصالح و مواردی که در چارچوب فکری و کاری از طریق اعمال قانون و نظم، تعریف شده‌اند، عمل کند. اینکه شاگردی براساس تمایلات شخصی و غرض‌ورزی‌های بی‌پایه مورد تنبیه واقع شود، از بزرگ‌ترین آفات است و نتایج خطرناکی به‌بار می‌آورد.

این اصل با اصولی همچون «کمال‌جویی» و «صبر» در ارتباط نزدیک است و بهترین نمونه آن را در روش امیرالمومنین علی (ع) در نبرد رویارویی با عمر بن عبدود می‌توان سراغ گرفت. در تمثیلی زیبا، مولانا این اصل را با روش پسندیده غیرمستقیم و تعلیمی‌اش بیان کرده است: «استاد کاری، شاگردی لوچ و کزچشم داشت. روزی به او گفت: برو از آن حجره، فلان شیشه را برایم بیاور. وقتی که شاگرد به شیشه نگاه کرد، آن را دو عدد دید؛ پس به استادش گفت: اینجا دو عدد شیشه است؛ من کدامین را بیاورم؟ استاد گفت: دو شیشه در آنجا نیست بلکه فقط یک شیشه است. شاگرد به علت نقصی که در چشم داشت، همچنان بر حرف خود اصرار می‌کرد. استاد که وضع را چنین دید، گفت: یکی از آن دو شیشه را بشکن. وقتی که شاگرد شیشه را شکست، دید دیگر شیشه‌ای در میان نیست! پس دانست که نقص در چشمانش بوده است. مولانا به اقتضای این تمثیل می‌گوید: وقتی اغراض نفسانی بر انسان غالب شود، بینش وحدت بین خود را از دست می‌دهد و اولیا و انبیا را متغایر و متعارض هم می‌یابد و اصولاً از دیدن حقیقت درمی‌ماند.» (زمانی، ۱۳۷۲)

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد (۳۳۴/۱)

ادامه مطلب در وبگاه نشر به